

از نامه‌های رسیده

(برخورد به خاطرات محسن رضوانی)

(تهیه کننده: حمید شوکت تحت عنوان "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران" - تابستان ۱۳۸۴)

پس از قیام بهمن، خاطره نگاری به عنوان پدیده‌ای نسبتاً نو در ادبیات سیاسی جنبش چپ میهن ما اهمیت خاصی یافت ولی در بسیار موارد در سطحی ابتدائی باقی ماندند. اصولاً خاطره نگار می‌بایست علاوه بر بازگویی بدون غرض رویدادها، بررسی و تحلیل سیاسی و الزاماً نتیجه‌گیری لازم آن‌ها را نیز به خواننده ارائه دهد. چه این که خاطره نگاری تنها برای نسل حاضر نیست بلکه می‌بایست خوانندگان نسل‌های آینده را نیز در جریان نسبتاً کامل رویدادها، شرایط سیاسی زمان رویداد، نظرات و برخوردهای سیاسی آن زمان و درستی‌ها و نادرستی‌های مبارزات آن دوران بگذارد، تا نقشی آموزنده داشته باشد.

اگر از چند خاطره نگاری برخی زندانیان سیاسی که نسبتاً جامع، تحلیلی و آموزنده‌اند بگذریم، تقریباً بقیه خاطره نگاری‌ها، عاری از کمبودهای اساسی نمی‌باشند.

متأسفانه یکی از نقاط ضعف اساسی این دسته از خاطره نگاری‌ها سعی در توجیه‌گرایی تقریباً تمامی اعمال و افکار خاطره نگار یا خاطره‌گو در آن دوره و حتی در مواردی، پرده پوشی بر برخی رویدادها بوده است. زمانی که خاطره نگاری به توجیه‌گرایی متوسل شود، آموزندگی نخواهد داشت چه این که خاطره نگار نمی‌خواهد رویدادها را بدانسان که بوده‌اند بررسی کند، درستی‌ها را - هر چند که خود هم در آن نقشی نداشته باشد - برجسته سازد و نادرستی‌ها را - به خصوص اگر در آن سهمیم بوده است - به باد انتقاد بگیرد. چنین خاطره نگار، خود را قهرمان می‌پندارد، قهرمانی که می‌باید مورد احترام همگان قرار گیرد. برای این خاطره نگار، امکان اشتباه کم است و آن جایی هم که مجبور می‌شود به اشتباهی اقرار کند، آن را یا ناشی از شرایط و محیط زمان می‌داند و یا این که اشتباهی همگانی جلوه‌گر می‌سازد و به جای من اشتباه کردم اکثراً از ما اشتباه کردیم سخن می‌گوید. حتی زمانی هم که از مبارزه‌ی سیاسی روی می‌گرداند و به قول خودش "خسته شده" و یا به قول کردها

"دانشین" (۱) یعنی می‌خواهد بنشیند، باز هم قهرمان است و این جا و این بار نیز او نیست که تغییر کرده است و یا چوب اشتباهات‌اش را می‌خورد، بلکه می‌گوید "یک مرتبه خود را در موقعیت آن سرباز ژاپنی حس کردم که سال‌ها پس از پایان جنگ دوم جهانی در جنگلی پنهان شده بود و نمی‌دانست اوضاع از چه قرار است و هنوز زنده باد امپراطور می‌گفت" (۲). چند ماهی از انتشار خاطرات محسن رضوانی تحت عنوان "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران" می‌گذرد. این کتاب، چهارمین گفتگویی است که مصاحبه‌گر - حمید شوکت - با برخی از پایه‌گذاران "سازمان انقلابی حزب توده" داشته است. بررسی انتقادی این چهار گفتگو وظیفه‌ای است که می‌باید عمدتاً از جانب کسانی انجام پذیرد که از اوان پایه‌گذاری "سازمان انقلابی" در آن تشکیلات فعالیت داشته‌اند و به خصوص در مورد گفتگو با محسن رضوانی در فعالیت‌های حزب رنجبران ایران نیز سهیم بوده‌اند. چه این که عمدتاً این افراد از چگونگی تمامی و یا اکثر رویدادهای درون تشکیلاتی و درستی و نادرستی آن گفتارها اطلاع دقیق دارند.

در این مقاله قصد بر چنین بررسی انتقادی و همه‌جانبه از مجموعه گفتگوها و حتی تمامی مباحث آخرین آن‌ها نیست، چه این که نگارنده تنها در مقطع معینی چند ساله از حیات "سازمان انقلابی" در عضویت آن تشکل بوده و نهایتاً آخرین سال آن - تا زمان استعفا - در هیأت "رهبری خارج از کشور" شرکت داشته است. لذا عمدتاً به طرح یک رویداد بس مهم در حیات سازمان انقلابی که در آن مقطع فقط در سطح رهبری خارج از کشور مطرح گردید بسنده خواهد شد و آن هم از این رو که بنا بر ابتکار و دستور سازمانی محسن رضوانی هیچ‌گاه به اطلاع بدنه‌ی سازمان و حتی کادرهای تشکیلات نرسید. حتی امروزه نیز، محسن رضوانی در گفتگوی خود با حمید شوکت، کلامی در آن باره نمی‌گوید و خوش دارد که بر آن پرده پوشد و به فراموشخانه تاریخ بسپارد.

شاید اگر آن پرده پوشی آن روزی نمی‌بود، بسا امکان داشت سیاستی دیگر و نه "تئوری سه جهان" بر سازمان انقلابی حاکم می‌شد و کجروی‌های ناشی از رهبری آن شخص به پیش نمی‌آمد.

رضوانی در گفتگو با حمید شوکت درباره‌ی گذشته‌ی خود مدعی است: "من معتقدم باید آن قدر دموکراسی وجود داشته باشد که هر کس بتواند حرفش را بزند." (۳) چه خوب بود اگر چنین می‌بود. ببینیم دموکراسی نوع رضوانی چگونه است:

رفیق پرویز واعظ زاده‌ی مرجانی، عضو رهبری کل "سازمان انقلابی" و مسئول تشکیلات داخل کشور بود که در راه مبارزه علیه رژیم محمد رضا شاهی و با ایمان به حقانیت کمونیسم جان باخت. در آن زمان رهبری داخل در عین حال رهبری کل سازمان نیز بود. زیر نظر این رفیق و با مشارکت کادرهای رهبری سازمان انقلابی در داخل کشور، سندی تحت نام "گزارش سیاسی" تنظیم گردید که شامل برخوردی ساختاری به جامعه‌ی ایران، موقعیت سیاسی رژیم شاه، چگونگی تلاش در راه ایجاد حزب کمونیست، اوضاع جهانی و ... بود. این سند از طریق محسن رضوانی به عنوان رابط با ایران در اختیار اعضای رهبری خارج از کشور قرار گرفت. همین و بس. مفاد اساسی این سند نه تنها به

بحث حتی در سطح رهبری خارج از کشور گذارده نشد، بلکه به دست کادرها و دیگر اعضای سازمان انقلابی نیز نرسید. بنا بر دستور تشکیلاتی محسن رضوانی به عنوان یگانه عضو "رهبری کل" در خارج از کشور، اطلاع دهی به سایر اعضای سازمان انقلابی تا مدت‌های مدیدی ممنوع اعلام شد. یگانه دلیل ادعائی او بر این بود که: می‌بایست زمینه را برای براه اندازی بحث عمومی در آینده فراهم آورد و آنگاه سند مزبور را در اختیار اعضای سازمان قرار داد. این زمینه بحث عمومی هیچگاه فراهم آورده نشد، نه تنها این، بلکه حتی سالیان پس از آن نیز باز هم متن کامل آن سند به اطلاع کادرها و اعضای سازمان انقلابی نرسید. بدتر از این، هنگامی که زیر نظر محسن رضوانی نشریه‌ی "توده" شماره ۲۴ در دیماه ۱۳۵۶ که در خارج از کشور انتشار می‌یافت، و گویا می‌بایست چاپ بیرونی آن سند اختصاص داده شود، عمده بخش از توضیح اوضاع جهانی که در همسویی با نظریات محسن رضوانی قرار نداشت، شامل سانسور گردید و هیچ‌گاه به اطلاع عمومی رسانیده نشد.

در ابتدا ببینیم در آن سند در مورد اوضاع جهانی چه مطالبی ذکر شده بودند که می‌بایست حذف می‌گردیدند و سپس به علت آن حذف بپردازیم.

در سند می‌خوانیم: "جبهه گیری ضد امپریالیستی دولت‌های ملی از قبیل ناصر و سوکارنو یکی از ویژگی‌های سال‌های ۶۰ بود. در حال حاضر ... دیگر تقریباً چنین دولت‌هایی وجود ندارند. کشورهای "غیر متعهد" به طرف قطبی شدن و وابستگی به بلوک‌های مختلف رفتند. امروزه بیش از هر زمان دیگری روشن است که "راه سومی" ممکن نیست. یا باید در جبهه سوسیالیسم بود و یا به زائیده‌ی امپریالیسم تبدیل شد." و بعد ادامه می‌دهد: "اخیراً در سیاست جهانی چین تحول اساسی رخ داده است که تظاهرات برجسته‌ی آن عبارتند از: نزدیکی نسبی به امپریالیسم آمریکا، حدت تضاد با شوروی، تقلیل پشتیبانی و دفاع بی چون و چرا از مبارزات مسلحانه‌ی خلق‌ها، برقراری مناسبات حسنه و در مواردی پشتیبانی از حکومت‌های ارتجاعی دست‌نشانده (به خصوص وابسته به آمریکا) و شرکت فعال در محافل و مجامع پارلماناریستی بین‌المللی. این سیاست جدید به نفع مبارزه‌ی خلق‌های جهان علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم نیست:

- مرزبندی دقیق بین جبهه انقلاب و ضد انقلاب را در سطح جهانی مخدوش می‌سازد و سمت اساسی مبارزات ضد امپریالیستی را در مقیاس جهانی نا مشخص کرده و خلق‌های جهان را دوچار سردرگمی می‌نماید.

- با ایجاد وجهه برای حکومت‌های دست‌نشانده و تقویت آن‌ها بار امپریالیسم آمریکا را سبک می‌کند و بدین ترتیب از تضادهای امپریالیسم آمریکا می‌کاهد و به او امکان می‌دهد که مواضع خود را آسان‌تر تحکیم کند.

- مبارزه‌ی ضد رویونیستی و ضد سوسیال امپریالیستی حزب کمونیست چین و سایر احزاب مارکسیستی - لنینیستی را که می‌رفت نتیجه‌ی خود را آشکار سازد، ناموجه و بی اعتبار جلوه می‌دهد، که این توهم را به وجود می‌آورد که چین خود در ابتدای آن راهی قدم گذارده که شوروی

رفته و برای پذیرش تبلیغات مرتجعین دایر بر این که اختلاف چین با شوروی بر سر قدرت و کسب هژمونی در جنبش کمونیستی بوده است، زمینه فراهم می‌کند.

- اعتقاد خلق‌ها را به جمهوری توده‌ای چین و در نتیجه راه سوسیالیسم و امر کمونیسم ضعیف می‌کند.
- عاملی در جهت منفرد کردن احزاب مارکسیستی - لنینیستی است که له چین موضع گرفته‌اند.
- زمینه‌ی تبلیغات برای ارتجاعیون جهان فراهم می‌سازد و مبارزه‌ی مردم به ویژه مارکسیست - لنینیست‌ها را مشکل‌تر می‌کند. " (پایان نقل قول از سند)

این سند در دو مورد کاملاً اساسی که به نوبه‌ی خود می‌توانند نقش تعیین کننده در خط مشی سیاسی یک تشکل کمونیستی داشته باشند با آن چه آقای محسن رضوانی باور داشت، اختلاف کامل دارد.

- یکم - در مورد سیاست خارجی چین از اوائل سال‌های ۷۰ میلادی و
- دوم - در مورد "تئوری سه جهان" که در اوان سال‌های ۷۰ در فرمول بندی "کشورها استقلال - ملت‌ها آزادی" می‌خواهند نطفه بندی یافته بود.

محسن رضوانی مدافع پروپا قرص سیاست خارجی چین در آن مقطع زمانی و مبتکر پذیرش و اشاعه‌ی "تئوری سه جهان" در سازمان انقلابی بود. انتشار فارسی نطق "تن سیائو پینگ" در سازمان ملل (به تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۷۴ برابر با ۲۱ فروردین ۱۳۵۳) بنا بر اتیکار شخصی محسن رضوانی، در اردیبهشت همان سال انجام گرفت، در حالی که بخش مورد بحث گزارش سیاسی تشکیلات داخل کشور سازمان انقلابی (تاریخ نگارش تیر ۱۳۵۳) که گوئی پاسخی درخور به آن نطق کذائی و انتشار ترجمه‌ی فارسی آن بود، نه تنها هیچ گاه انتشار بیرونی نیافت بلکه حتی در درون سازمان انقلابی نیز در اختیار تمامی اعضای قرار نگرفت. آیا محسن رضوانی ترس از آن داشت که اگر بحث در آن مورد درمی‌گرفت احتمالاً نظر مخالف او حاکمیت می‌یافت؟

این سئوالی است که پاسخ به آن را، آقای رضوانی هنوز هم مدیون جنبش است. شخصی از مقام تشکیلاتی خود نهایت سوء استفاده را می‌کند و نظرات مخالف را که مربوط به مهمترین بخش تشکیلات یعنی آن چه در درون کشور است به بحث نمی‌گذارد و بعد هم پس از جان باختن حامیان نظر مخالف، زمان را مناسب می‌داند و برنظر مخالف پرده می‌پوشد و آن را به فراموشی تاریخی می‌سپارد. حال اگر این شخص مدعی شود که خواهان دموکراسی درون تشکیلاتی بوده است، چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم واقعا بی‌شرمی هم حدی دارد.

رضوانی امروزه نیز در گفتگوی با شوکت باز هم در مورد آن سند هیچ سخنی نمی‌گوید. آیا می‌توان پرده پوشی بر چنین سندی را ناشی از فراموش‌کاری دانست؟ هرگز! او می‌خواهد اشتباهات را همگانی جلوه دهد تا از سنگینی نقش منفی خود در این زمینه‌ها بکاهد و این مقدمه‌ای بشود تا پیش گامی خود در تصحیح اشتباهات را به دیگران بقبولاند. او در گفتگو با شوکت در ارتباط با اشتباهات حزب رنجبران ناشی از تئوری سه جهان مدعی است: "من زودتر از همه رسیدیم که خط حزب باید تغییر کند، اما مانندم و از درون دست به تغییر زدم." (۴) (تکیه از من)

بدین ترتیب می‌کوشد نه تنها مواضع واعظ زاده و کادرهای درون کشور را انکار کند، - که چه بسا در صورت بحث عمومی در آن باره اشتباهات بعدی پیش نمی‌آمدند - بلکه تلاش دارد دیگر مخالفت‌ها با نظر خود را نیز بی اهمیت جلوه‌گر سازد. آیا او فراموش کرده است که در جایی دیگر گفته بود:

"عطا کشکولی عضو رهبری حزب، از همان آغاز با این سیاست ما مخالف بود." (۵)

و یا "منصور قاضی، مسئول حزب ما در گرگان ... با مشی ای که در دفاع از جمهوری اسلامی حاکم بود توافقی نداشت." (۶)

این بار اقرار از زبان خود اوست. کدام را می‌توان باور کرد؟ ادعای "من زودتر" رسیدن را و یا اقرار به مخالفت‌های دیگر اعضای حزب رنجبران را؟

شاید بتوان بر مصداق ضرب‌المثل "دروغگو کم حافظه می‌شود" توضیحی یافت و این به یاری مصاحبه‌گر است که در موارد متعدد با گفتگویی بازجویی وار خواهان پاسخ می‌باشد. ناگفته نماند که این شیوه‌ی مصاحبه با سه گفتگوی پیش از آن تفاوت‌اش در اندکی بازجویی‌گری است که تا حدودی ثمربخش بوده و تناقض‌گویی‌های رضوانی را، اگر خواننده مطالب کتاب را به دقت دنبال کند، عیان می‌سازد.

محسن رضوانی می‌کوشد آن مخالفت‌های درون حزبی را که مجبور به اقرار می‌شود و نافی "پیش‌گامی" او هستند به نحوی بی ارزش نشان داده و تا حد نق‌نق‌های لحظه‌ای پائین بیاورد. او مدعی است: "عطا آن قدر با ما مبارزه‌ی نظری نداشت که بگویم می‌خواست نظریه‌ی متفاوتی را در حزب جا بیاندازد. دیگران نیز فقط این جا و آن جا حرف‌هایی در مخالفت با مشی پیشین حزب عنوان کرده بودند." (۷) آیا مخالفت عطا با سیاست دفاع از جمهوری اسلامی و "اسلام مبارز" که رضوانی پرچمدار آن بود، دو نظریه‌ی متفاوت نیستند؟ چگونه می‌توان مدعی شد که بین مخالفت و دفاع از جمهوری اسلامی و "اسلام مبارز" یعنی دو قطب متضاد، تفاوت نظری وجود ندارد؟ شاید در این کشف جدید آقای رضوانی حکمتی نهفته است که دیگران توان پی بردن به اسرار آن را ندارند.

متأسفانه امروزه عطا در قید حیات نیست تا خود سخن گوید. حتی اگر بپذیریم که بنابر ادعای رضوانی، این مخالفت‌ها در سطح نق‌نق‌هایی گهگاهی بوده‌اند، باز هم با توجه به دیگر اقرار خود او که می‌گوید: "نارضائی عمومی در تمام سطوح حزب رشد کرده بود." (۸) چگونه می‌توان ادعای پیشگامی او را باور کرد که "من زودتر از همه رسیدم که خط حزب باید تغییر کند."

لحظه‌ای تصور کنیم که عطا و دیگران پافشاری بر یک بحث و مبارزه‌ی درون تشکیلاتی می‌کردند. آیا در صورت چنین تقاضائی، می‌توان پذیرفت که محسن رضوانی تن به آن می‌داد؟ هرگز. رضوانی با توسل به انواع حیل جلوی بحث بر روی سند مهم‌ترین بخش تشکیلاتی "سازمان انقلابی" یعنی تشکیلات داخل کشور را، از آن رو که مخالف با نظریات‌اش بود، گرفته بود. این بار نیز و در آن مقطع، او موضع سیاسی دیگری داشت، به خصوص این که، اکنون خود در درون کشور بود و عنوان "دبیر کل" را هم یدک می‌کشید. دهها نفر بایستی ضرب و شتم می‌شدند و در خطر دستگیری، زندان

و اعدام قرار می‌گرفتند تا جناب دبیر کل به خود آید. رضوانی بر این باور نبود که او حتی اگر عضو "رهبری کل" و یا "دبیر کل" هست، می‌بایستی در خدمت تشکیلات باشد بلکه گمان می‌کرد این تشکیلات است که می‌باید در خدمت او قرار گیرد و از این روست که جلوی ابراز هر نظریه‌ای خلاف نظر خود را به انواع حیل می‌گرفت و می‌دانیم وقتی که دیگر حنا‌اش را رنگی نبود و نظرش را چندان کسی پذیرا نمی‌شد و از مقام رهبری خلع ید شده بود، "حزب رنجبران" را در سخت‌ترین شرایط حیات آن ترک کرد و به قول خودش "نشستن" را پیشه ساخت.

برگردیم به سند مورد بحث. چند ماهی پس از ارسال این سند به خارج از کشور، واعظ زاده و کادرهای سازمان انقلابی در ایران، به دست دژخیمان محمد رضا شاهی جان باختند. بدین ترتیب رضوانی بهتر می‌توانست آن چه از این سند را که مخالف نظر خود می‌دانست شامل سانسور سازد تا نظرات خود را که اکنون یکه تاز نیز شده بود در تمامی سطوح "سازمان انقلابی" جا بیاندازد. و در این میان از اعتماد و اطمینانی که کادرها و اعضای به او داشتند، نهایت سوء استفاده را کرد و اگر این جا و آن جا بردی نداشت، توسل به ارباب تشکیلاتی، اسلحه‌ی مناسبی برایش بود.

بخش مهمی از یک تشکیلات سیاسی و چه بسا مهمترین بخش آن یعنی آن چه که در درون کشور مبارزه می‌کند، نظراتی خلاف نظر رضوانی می‌دهد یعنی می‌گوید سیاست خارجی چین تغییر یافته و در جهت منافع پرولتاریا و انقلاب جهانی نیست، یعنی می‌گوید نظریه‌ی "کشورها استقلال، ملت‌ها آزادی" می‌خواهند و آن چه تنگ سیانوپینگ مطرح می‌کند - که می‌دانیم نطفه‌های اولیه‌ی تئوری سه جهان بودند - نادرست است. تنها کسی می‌تواند از بحث درونی در چنین موردی جلوگیری که بوئی از دمکراسی تشکیلاتی نبرده است و خود را والای تشکیلات می‌پندارد. بدتر این که حتی پس از جان باختن طراحان آن سند و نظریه، تلاش کند آن چه را که خلاف باورهای خود می‌داند سانسور کرده و به دست فراموشی تاریخی بسپارد و به هنگام یاد آوری از آن جان باختگان، باز هم کلامی در آن مورد نگوید. پس بی مورد نیست اگر گفته شود وقتی که رضوانی در گفتگوی با شوکت از خصوصیات اخلاقی و مبارزاتی پرویز واعظ زاده و خسرو صفائی و دیگران سخن می‌گوید و از مرگ آن‌ها گوئی اندوه دارد، اشک تمساح می‌ریزد. این اقدام رضوانی شباهت کامل دارد با آن چه که رهبران حزب توده در باره‌ی خسرو روزبه انجام دادند و از انتشار نامه‌ی انتقادی او جلوگیری کردند. بحث در این باره که اگر آن سند به نظرخواهی درون تشکیلاتی گذارده می‌شد تا چه حد مورد قبول قرار می‌گرفت و در صورت پذیرش نتیجتاً سیاست نادرست پیروی از تئوری سه جهان به پیش نمی‌آمد، بحثی نیست که بتوان امروزه در آن مورد نظری قاطع داد. لیکن آن چه مسلم است این که:

یکم - می‌بایست بر اساس اصول دمکراسی درون تشکیلاتی به نظر خواهی نهاده می‌شد و دوم - این که کاملاً انتشار بیرونی می‌یافت و در اختیار مجموعه‌ی جنبش چپ گذارده می‌شد، بدون آن که مهم‌ترین بخش آن سانسور شود.

"سازمان انقلابی" به عنوان بخشی از گذشته‌ی جنبش کمونیستی ایران دست آوردها و اشتباهاتی داشته است. زمانی آموزندگی از آنها حاصل می‌شود که تمامی مجموعه مورد بررسی قرار گیرد، خواه برای این نسل باشد و یا نسل‌های آینده. هرگاه آگاهانه یا ناآگاهانه بر بخشی از دستاوردها و یا اشتباهات پرده پوشی کنیم و بکوشیم آنها را به دست فراموشی بسپاریم، جنبش کمونیستی و به خصوص نسل‌های آینده را که شاهدین امروزی نیستند، از بررسی همه سویه و آموزش همه جانبه محروم ساخته‌ایم.

رهبران حزب توده تلاش داشتند هر نظریه‌ای بجز نظریه‌ی خود را از تاریخ حزب توده حذف سازند تا تمامی اشتباهات و خیانت‌ها را تمام تشکیلاتی جلوه‌گر سازند. به زعم این که از بار سنگین انتقادات بر خود خواهند کاست. لیکن امروزه می‌دانیم که در درون حزب توده نظریاتی خلاف رهبران نالایق آن وجود داشته است. از جمله نوشته‌های دکتر اپریم گواه بر آن است.

از اینرو وظیفه‌ی خود دانستم، پس از تقریباً سه دهه، مجدداً به موارد حذف شده از سند بخش داخل کشور سازمان انقلابی اشاره‌ای داشته باشم. باشد که از آن آموخته شود.

پس زمانی که رضوانی در باره‌ی گذشته‌ی خود می‌گوید "من معتقدم باید آن قدر دموکراسی وجود داشته باشد که هر کس بتواند حرفش را بزند." چاره‌ای نیست جز این که بگوییم ترا دیگر کسی باور نیست.

و اینهم چند کلام در باره‌ی مظلوم‌نمایی محسن رضوانی.

"من هزار بار با صدای بلند می‌گویم اشتباه کردم، اما کسی این را نمی‌پذیرد." (۹) اگر رضوانی چند لحظه‌ای صادقانه در خود فرو می‌رفت و نه از روی ریا به علت‌یابی می‌پرداخت مسلماً پاسخ را می‌یافت. چون چنین نیست، پس تعجبی ندارد که کسی آن را پذیرا نباشد، زیرا:

یکم - این که: فقط یک کلی‌گویی عمومی است و به توضیح مجموعه و یکایک این اشتباهات چه سیاسی و چه تشکیلاتی نمی‌پردازد.

دوم - این که، "من" اشتباه کردم را در اکثر قریب به اتفاق موارد به "ما" اشتباه کردیم تعمیم می‌دهد و نقش خود را که تقریباً تمامی بندهای تشکیلاتی را در دست داشت و مبتکر و سردمدار تقریباً تمامی اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی بود چنان بی‌رنگ جلوه می‌دهد که گویی تمامی اعضای تشکیلات به یکسان در اشتباهات سهیم بوده‌اند.

سوم - این که: علل، انگیزه و مواضعی را که باعث این اشتباهات گردیدند مورد بررسی و مواضعی را که باعث این اشتباهات گردیدند مورد بررسی و مواضعی را که باعث این اشتباهات گردیدند مورد بررسی قرار نمی‌دهد.

چهارم - این که: بر برخی از اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی خود به تصور آن که اطلاعی همگانی بر آنها نیست پرده پوشی می‌کند.

پنجم - این که: انتقاد از اشتباهات را فقط زمانی می‌پذیرد که بنا بر اقرار خودش "نارضائی عمومی در تمام سطوح حزب رشد کرده بود."

ششم – این که: انتقاد را عمدتاً در زمانی که نارضائی اوج می‌گیرد، تنها در جمع محدودی پذیرا می‌شود و آن هم نهایتاً لفظی. کتبی نمی‌کند و در اختیار تمامی تشکیلات نمی‌گذارد.

هفتم – این که: از بیان مجموع انتقادات و مو شکافی علل آن‌ها در برابر علاقمندان به جنبش چپ حتی اکنون نیز طفره می‌رود و در گفتگوی‌اش با شوکت، صداقت در انتقاد از خود نشان نمی‌دهد.

هشتم – این که: هنوز هم پس از گذشت تقریباً سی سال، کلامی درباره‌ی نظریات سیاسی واعظ زاده و تشکیلات داخل کشور سازمان انقلابی نمی‌گوید و این که چرا به سانسور آن نظریات پرداخت.

نهم – این که: با وجود تمامی اشتباهاتی که مرتکب شده و عواقب ناگوار ناشی از آن‌ها، همیشه می‌خواسته است "رهبر کل" باشد و از مقام خود استعفا نمی‌دهد.

دهم – این که: زمانی که انتقادات به او شدت می‌گیرد و از "رهبر کل" سلب مقام می‌شود، رفقای خود را در کردستان تنها می‌گذارد، تشکیلات را رها می‌کند و به یکباره درمی‌یابد که گویا "در موقعیت آن سرباز ژاپنی" قرار گرفته است و اکنون بایستی "دانشین"

ووو ...

و اما داستان یک سرگذشت با خوشی و خرمی به پایان می‌رسد. فقط با "۱۵۰ دلار" که مسئول مالی تشکیلات در اختیار او گذارده بود (صفحه ۳۱۶) چند هفته سر می‌کند. از استانبول به آنکارا می‌رود، دو شبی را در هتل می‌گذراند (صفحه ۳۱۹) و وقتی که اعضای تشکیلات تقاضای مالی او را با "خیلی دیر آمدی" (صفحه ۳۱۹) پاسخ می‌دهند، نا امید است که چه باید کرد. اما ناگهان دست غیبی کسی را به یاری‌اش می‌فرستد. او را جا و مکان می‌دهد، غذا می‌دهد و حتی به مسافرت و گردش یک هفته‌ای می‌برد. (صفحات ۳۱۹ تا ۳۲۱) و وقتی هم که می‌خواهد به دفتر سازمان ملل در آنکارا مراجعه کند احتیاجی نیست در صف صد تا صد و پنجاه نفری به انتظار بایستد. بلکه با وجودی که آخرین نفر است و برای اولین بار به آن دفتر مراجعه می‌کند، مأمور حتماً خوش نیت سازمان ملل، فوراً او را از آخر صف انتخاب می‌کند و این در حالی که بنا بر قول خودش، دیگران "چندین ماه است که هر روزه" می‌آیند و "هنوز شانس مصاحبه پیدا" نکرده‌اند. (صفحه ۳۲۱)

باز هم دست غیبی یاری رسان است و مصاحبه‌گر سازمان ملل هم به نحو غیر مستقیمی آشنا بر زندگی اوست و بالاخره با دریافت بلیط هواپیما و ورقه‌ی پناهندگی راهی پاریس می‌شود و بدین ترتیب "سرباز ژاپنی" این بار بدون توجه به قرار مدارهای قبلی با رفقای تشکیلاتی‌اش در کردستان، با تصور به تغییر اوضاع، به آرزوی‌اش می‌رسد یعنی "دانشتن". و از دیگران حتماً می‌خواهد که اینهمه "خوش اقبالی" را باود دارند. باشد می‌پذیریم تا دل آزرده نشود!!!!

* * *

در پایان بی‌مناسبت نیست طرح کلامی چند مختصر و سؤال برانگیز در ارتباط با انتشار این چهار گفتگو.

گفتگوگر - آقای حمید شوکت - در مصاحبه‌ی اخیر خود با رضا قلی یزدی اظهار می‌دارد: "کار من در ارتباط با سازمان انقلابی تمام شده است." و سپس ادامه می‌دهد: "میخواستم ماجرای یک جریان معین را تا آن جا که برایم امکان داشت به پایان ببرم." و بدین ترتیب پرونده‌ی "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران" بسته می‌شود و از این پس در پی نگارش "بیوگرافی قوام السلطنه" خواهد بود.

کسی نمیتواند مدعی شود که انجام و سپس تنظیم آن چهار گفتگو، کاری پردردسر و وقت‌گیر نبوده است. لیکن آیا تنها به دلیل پر زحمت بودن می‌توان پذیرفت که هدف ادعائی مورد نظر برآورده شده است. اگر این سخن گفتگوگر را بپذیریم که: "پس همین که انجام این گفتگوها با انتقال تجربه به نسلی دیگر مؤثر افتد، عنایت است" * یعنی خواهان انتقال تجربه می‌باشد، بایستی نتیجه‌گیری کرد که کاملاً ناکام مانده است، زیرا:

- این، انتقال تجربه به نسل دیگر نیست. انتقال تجربه یعنی بازگویی دقیق رویدادها، بررسی زمان و شرایط رویداد، نظریات و برخوردهای متفاوت در مورد هر رویدادی، باز شکافی اشتباهات و علل آن‌ها، روشن سازی درستی‌ها و دستاوردها و ... کدامین از آن چهار گفتگو این چنین بررسی و موشکافی لازم را دارد؟؟ خواننده می‌تواند خود قضاوت کند. تنها بازگویی تاریخ‌وار خاطره، به خصوص اگر همراه با غرض ورزی و خود بزرگ نمائی خاطره‌گو باشد و نویسنده یا گفتگوگر در پی روشن سازی صحت و یا سقم اظهارات خاطره‌گو برنیاید، ارزش چندانی در انتقال تجربه ندارد. آقای شوکت شخصاً سالیانی چند در جنبش چپ خارج از کشور فعالیت و در یکی از تشکلات کمونیستی عضویت داشته‌اند. ایشان تا حدود زیادی از شرایط و رویدادهای آن زمانی آگاه هستند و اقلاً خود میتوانند یک بررسی سیاسی تا حد ممکن بی غرض و نتیجه‌گیری لازم از هر رویدادی را ارائه دهند. و این اگر بر مبنای واقعیت‌های آن روزی ارائه می‌شد نه تنها برای خوانندگان نسل آینده بلکه حتی برای کسانی هم که امروزه می‌زیند لیکن در متن رویدادها نبوده‌اند، ثمر بخش بود.

- این گفتگوها نگاهی به جنبش چپ نیست زیرا جنبش چپ به چهار فردی که روزی از روزگار در عضویت سازمان انقلابی بوده‌اند و اکنون هیچ حضوری در این جنبش ندارند، محدود نمیشود. جنبش چپ ایران اگر از زمان برش‌های سیاسی - ایده‌ئولوژیکی از حزب توده مورد نظر باشد شامل بسیاری گروه‌ها و سازمانهایی می‌باشد که برخی گروه‌های کوچک حتی پیش از سازمان انقلابی، اعلام جدائی از حزب توده کردند چون ساکا و برخی دیگر سازمانهای بزرگتری چون سازمانهای پیکار و فدائیان. پس این گفتگوها نمیتواند نگاهی از درون به جنبش چپ ایران باشند.

- این گفتگوها حتی نگاهی از درون به سازمان انقلابی نیست. زیرا نگاهی از درون به یک سازمان سیاسی یعنی بررسی سیاسی نظریات و اعمال سیاسی تشکیلاتی آن سازمان در دوران‌های متفاوت، بازگویی درستی‌ها و نادرستی‌های آن سازمان و نتیجه‌گیری آموزشی از آن‌ها. شرح زندگی چهار انسان، مفهوم نگاهی از درون به یک تشکل سیاسی را نمیتواند داشته باشد. آقای شوکت خود اذعان دارد که: "من برای کشف حقیقت به سراغ آن‌ها نرفتم." (همان مصاحبه) چه بد که چنین نیتی مد

نظر نبود و بدتر این که می‌گوید: "باقی ماجرا با خواننده است که حقیقت خود را از خلال آن‌ها کسب کند و آموزش بگیرد و دستمایه کار قرار دهد." عجب! چگونه می‌توان مدعی شد، نگاه به درون است اما ما را با کشف حقیقت کاری نیست. در نظر بگیریم خواننده‌ای را که در متن رویدادهای آن روزی نبوده است و از آن‌ها اطلاعی چندان دقیق ندارد، او چگونه می‌تواند تنها بر مبنای گفتار شرح حالی چهار فردی که کمتر نشانی از تجزیه تحلیل سیاسی دارند، به کسب حقیقت دست یابد. گیریم در این بیوگرافی‌ها دروغ و غرض ورزی‌ها زیاد باشند. آنوقت خواننده به خصوص خواننده‌ی نسل‌های بعدی چه احتیاجی به این یا آن ادعای دروغین و این یا آن گفتار خلاف واقعیت دارد تا به کسب حقیقت نائل شود. آقای شوکت حتی این زحمت را به خود نمی‌دهد که در مورد صحت یا سقم اقلا برخی گفتارها از رویدادهای مهم، بررسی خود را حتی اگر حاشیه‌ای باشد در اختیار خواننده بگذارد و چگونگی تناقض در پاسخ‌های چهار فرد را در مورد رویدادهای مشخص روشن سازد. مگر در مورد دریافت کمک مالی از چین که حساسیت خاصی از خود نشان می‌دهد و در پی تناقض یابی است. می‌پذیریم که حتماً منظور خاصی در میان نبوده است. در این یک مورد، لازم دیده است "برای کشف واقعیت به سراغ آن‌ها" برود!!!

– حتی اگر منظور کنکاشی در گذشته‌ی سازمان انقلابی بوده باشد این سؤال بحث انگیز پیش می‌آید که چرا چهار فردی انتخاب میشوند که هیچ کدام در حال حاضر در ادامه‌ی حیات سیاسی تشکیلاتی سازمان انقلابی یعنی حزب رنجبران شرکت ندارند و نه تنها این، بلکه آن‌ها را با جنبش چپ کاری نیست. مضافاً این که، اشتباهاتی که سه نفر از این چهار تن مرتکب شدند و لطماتی - آگاهانه و چه ناآگاهانه - که به سازمان انقلابی و جنبش چپ میهن ما زدند، به مراتب بیشتر از خدمات آن‌هاست. تهرانی، عامل اصلی و سردمدار انشعاب بزرگ در سازمان انقلابی بود، بدون آن که در پی تشکل دهی سیاسی و مبارزه‌ی متشکل کمونیستی باشد. چه بسیار کسانی که پس از آن انشعاب به او امید بستند و چون حرکتی انقلابی ندیدند، دلسرد گشته و از جنبش کمونیستی کناره گرفتند. لاشائی در یکی از حساس‌ترین زمان حیات سازمان انقلابی، به پای تلویزیون محمد رضا شاهی رفت، از رژیم شاهنشاهی به دفاع برخاست و به حیثیت سازمان انقلابی لطمه زد. رضوانی در اکثر اشتباهات سازمانی چه سیاسی و چه تشکیلاتی پیشگام بوده و با غالب ساختن تئوری سه جهان و دفاع از جمهوری اسلامی، صدها نفر را به کجراه کشانید که نتیجه‌ی آن زندان و اعدام ده‌ها نفر بود و وقتی که مورد انتقاد قرار گرفت و از دبیر کلی بر کنار شد، از تشکیلات و مبارزه‌ی سیاسی کناره گرفت، گوئی او می‌بایست ابدالدهر "رهبر کل" باقی می‌ماند. آیا آقای شوکت اطلاع ندارد که هنوز تعدادی از اعضای اولیه‌ی سازمان انقلابی در ادامه‌ی حیات سیاسی - تشکیلاتی آن سازمان فعالیت دارند و از جنبش چپ ایران کناره ننگرفته‌اند و صالح‌تر در بازگوئی تاریخ سازمان انقلابی هستند؟ پس چرا سراغی از آن‌ها نگرفت و اعلام میدارد با همان چهار گفتگو "کار من در ارتباط با سازمان انقلابی تمام شده است."

– و بدتر از همه شوکت میخواد چهار نفر را به عنوان شخصیت جنبش چپ و آئینه‌ی تمام نمای آن جلوه‌گر سازد. او می‌گوید: "شاید از این منظر نگاهی از درون به جنبش چپ ایران نوعی کالبد شکافی شخصیت چپ باشد." و ادامه می‌دهد: "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران به معنای از خود بیرون آمدن و بر خود نگریستن است. انگار که آئینه‌ای در مقابل خود قرار داده باشیم." (همان مصاحبه) چه منطقی و چه منظوری در پشت این نیت نهفته است که میخواد شرح حال چهار فردی را که از یک سو عاری از برخی نادرستی‌ها، نارسائی‌ها، غرض ورزی‌ها، پرده پوشی‌ها، خود مرکز بینی‌ها و ... نیستند و از دیگر سو هیچ کدام از آن‌ها، امروزه در جنبش چپ ایران فعالیت ندارند، به عنوان "کالبد شکافی شخصیت چپ" تحویل خواننده بدهد.

آقای شوکت توضیح در این باره را مدیون خواننده میماند، چه این که روشن است، اگر نیت واقعی بر "کالبد شکافی شخصیت چپ" می‌بود، بایستی به گفتگو با کسانی از درون جنبش چپ و آن هم از تشکلات متفاوت که هم چنان فعالیت کمونیستی دارند، مینشست. آیا خنده آور نیست اگر کسی که خود روزگاری در تشکلی کمونیستی فعالیت داشته است و لیکن اکنون نه تنها بر آن جنبش می‌نزد، بلکه خود را با تحریر شرح حال زندگی قوام السلطنه این کهنه سیاست مدار دست نشانده‌ی امپریالیسم انگلستان در ایران سرگرم می‌کند، به گفتگو با چهار فردی که آنها نیز روزی روزگاری در جنبش چپ فعالیت داشته اند ولیکن امروزه هیچکدام دلی در بند این جنبش ندارند، بنشیند و آنوقت شرح حال زندگی آن‌ها را به عنوان "کالبد شکافی شخصیت چپ" تحویل خواننده بدهد؟ چرا!!!

این چهار گفتگو نوعی کالبد شکافی هست لیکن نه کالبد شکافی شخصیت چپ. بلکه کالبد شکافی چهار شخص بریده از جنبش چپ و آن هم در مصاحبه با پنجمین بریده. گوئی نیت بر آن بوده است "که شمع و گل و پروانه" به گرد هم آیند تا با ادعای "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران" و "کالبد شکافی شخصیت چپ"، نوعی انتقام‌گیری از جنبش چپ را عرضه دارند. در یک کلام آن چه عرضه شده است نه نگاهی از درون به جنبش چپ ایران است و نه حتی نگاهی تحقیقی و صادقانه به یک سازمان معین دارد و نه "کالبد شکافی شخصیت چپ" میباشد.

ناگفته نماند: این حق مسلم آقای شوکت و هر فرد دیگری است که با هر آن کس که خود مناسب داند به مصاحبه و بحث بنشیند، مقاله و کتاب بنویسد و جنبش چپ را به باد انتقاد و ناسزا گیرد و حتی بدون آن که به دستاوردهای جنبش چپ اشاره‌ای داشته باشد، اشتباهات و ضعف‌ها را به رخ کشیده و تحویل خواننده‌ی خود بدهد.

کمونیسم از همان زمان مارکس و انگلس آماج انتقادات، حملات، استهزاء و دشنام ضد کمونیست قرار داشته است و پس از این نیز تا زمانی که مبارزه‌ی طبقاتی جریان دارد، چنین خواهد ماند. از مدافعین نظریات تقدس سرمایه و توجیه گران ضرورت استثمار انسان از انسان انتظار دیگری داشتن، ساده لوحی است. جنبش کمونیستی مبرا از اشتباه نبوده است و پس از این نیز بدور از اشتباه نخواهد ماند. در مبارزه امکان اشتباه هست، لیکن مهم آن است که از اشتباه بیاموزیم و از تکرار اشتباه مشابه

جلوگیریم. کمونیستها، اشتباهات خود را به باد انتقاد می‌گیرند و بر آن پرده نمی‌پوشند. پس کمونیست‌ها را باکی نیست از این که حامیان سرمایه بر اشتباهات و نارسائی‌های این یا آن بخش جنبش چپ و این یا آن فرد درون جنبش کمونیستی، انگشت نهاده و حتی آن‌ها را بزرگتر از آن چه بوده است، جلوه دهند، خواه شفاهی باشد یا کتبی، خواه مقاله باشد و یا در تحت لفافه‌ی پرسش و پاسخ.

آزادی کامل در نویسندگی و از جمله نگارش سیاسی انتقادی از جمله حقوق اولیه‌ی و تخطی ناپذیر هر انسانی است و در هر اجتماعی می‌باید بدان احترام نهاد و از آن جلو نگرفت. همان گونه که کمونیستها حق خود میدانند استثمار انسان از انسان و حاکمیت سرمایه را به باد انتقاد بگیرند – هر چند که حاکمیت سرمایه در اکثر کشورهای جهان محدودیت‌های بسیاری به وجود آورده است و در ده‌ها کشور نگارش حتی یک جمله در دفاع از کمونیسم را جرم می‌شناسند و با زندان و اعدام پاسخ میدهند. پیروان حاکمیت سرمایه و مدافعان استثمار انسان از انسان نیز مجاز هستند در انتقاد از کمونیسم هر چه لازم میدانند بر صفحه‌ی کاغذ آورند. لیکن در نویسندگی بایستی صداقت در نگارش داشت، به عنوان نمونه: اگر با چهار فردی مصاحبه می‌شود که هیچ گونه ارتباط، همدردی و همراهی با جنبش چپ ندارند و فقط به صرف آن که روزی در آن جنبش فعال بوده‌اند، ناصادقانه است که آن‌ها را به عنوان "شخصیت چپ" نمونه گرفت، بدتر آن که گذشته‌ی سه تن از آن‌ها با وجود برخی خدمات، در مجموع نموداری منفی دارد. همین و بس. ع. پ.

-
- | | |
|--|---------------------|
| ۱) گفتگوی شوکت با محسن رضوانی صفحه ۳۱۶ | |
| ۲) همانجا صفحه ۳۰۹ | ۶) " " " " صفحه ۲۵۷ |
| ۳) " " " " صفحه ۲۵۵ | ۷) " " " " صفحه ۲۴۳ |
| ۴) " " " " صفحه ۲۴۰ | ۸) " " " " صفحه ۲۴۰ |
| ۵) " " " " صفحه ۲۳۹ | ۹) " " " " صفحه ۲۳۵ |